

وقایع شہریور ۱۳۲۰

تالیف دکتور باقر عاقلی. انتشارات علمی، ۱۳۶۸

یکی از بزرگترین مشکلات عالم تحقیق کہ محققان دائماً با آن روبرو هستند تخمین ارزش قول کسانی است کہ عرصہ زندگی را بدرود گفته‌اند، اما روایات و مطالبی از آنها بجا مانده کہ هرگز نمی‌توان به صحتشان (در حد یقین علمی) اطمینان پیدا کرد. مسئلہ موقعی غامضتر و پیچیدہ تر می‌شود کہ این گونه روایات و نقل قولها از سینہ‌ای به سینہ‌ای و از ذهنی به ذهنی منتقل می‌گردد و تناقض اقوال راویان، در شرح مطلبی واحد، به حدی شدید است کہ محقق خواه نا خواه با این مشکل اساسی روبرو می‌شود کہ بالاخرہ کدام روایت را باید بپذیرد، کدام را با شک و تردید تلقی کند، و کدام را اصلاً نشنیده بگیرد.

در مشروح‌های کہ از جناب آقای محمود فروغی فرزند مرحوم ذکاءالملک در شماره ۱ - ۴ سال ۱۶ مجله آینده درج شده است مطالبی در رد یا تصحیح کتاب جناب عاقلی ذکر شده است کہ گرچه در حد خود ممتنع و قابل استفادہ است، ولی ارادتمندان مرحوم ذکاءالملک را کہ تشنہ درک حقایق تاریخی مربوط به ادوار وزارت، سفارت، و نخست وزیر ی ایشان هستند به هیچ وجه اقناع نمی‌کند کہ هیچ، بر مشکلات کار تحقیق هم می‌افزاید.

اہم مطالبی کہ در کتاب دکتور عاقلی و مشروحہ جناب فروغی مطرح شده است

عبارتند از:

۱- انتخاب نخست وزیر در شہریور ۱۳۲۰

در این مورد من بہ دکتور عاقلی حق می‌دهم، زیرا ایشان مطلبی را از قول کفیل وزارت خارجه وقت (میرزا جوادخان عامری) نقل کرده‌اند کہ کاملاً صحت دارد و من عین روایت نقل شده را در مقالہ‌ای کہ خود مرحوم عامری سالها بعد در روزنامہ رستاخیز

ایران منتشر کردند خوانده‌ام. عصارهٔ مطلب همان است که دکتر عاقلی نوشته. گزینش اول رضاشاه (طبق روایت عامری) و ثوق‌الدوله بوده که بعداً به علت مخالفت اکثریت وزراء، نیز از این جهت که و ثوق‌الدوله در آن تاریخ در اروپا بوده، شاه از نظر خود منصرف می‌شود و تصمیم به انتصاب فروغی می‌گیرد.

۲- نقش فروغی در عقد قرارداد نفت ۱۹۳۳

دکتر عاقلی در صفحهٔ ۲۲ کتاب خود نوشته است:

«... پس از عزل و توقیف تیمورتاش دامنهٔ فعالیت فروغی توسعه یافت. الغای قرارداد داری و انعقاد قرار داد جدید نفت به مدت شصت سال، به کارگردانی او انجام گرفت و تقی‌زاده وزیر مالیه وقت (و امضاءکنندهٔ قرارداد) بنابه گفتهٔ خودش «آلت فعلی» بیش نبود.

آقای محمود فروغی در نامهٔ خود این قسمت از نوشتهٔ دکتر عاقلی را تکذیب کرده و توضیح داده‌اند که:

«... داستان الغای قرارداد مفصل است و در این مختصر فرصت نیست دربارهٔ آن بحث شود. همین اندازه یاد آور می‌شوم آن جا که در صفحهٔ ۲۲ نوشته شده: الغای قرارداد داری و انعقاد قرارداد جدید نفت برای مدت شصت سال، به کارگردانی فروغی صورت گرفت و تقی‌زاده فقط آلت فعلی بود صحیح نیست. همه می‌دانیم مقصود تقی‌زاده از آلت فعل چه بوده است...».

در این مورد طرفین ادعا هر دو (به عقیدهٔ این بندهٔ ناچیز) اشتباه می‌کنند. اولاً، به عکس آنچه دکتر عاقلی نوشته، دورهٔ امتیاز نفت (در قرارداد جدید) فقط سی و دو سال تمدید شد نه شصت سال. زیرا در سال ۱۹۳۳ (تاریخ امضای قرارداد جدید) هنوز بیست و هشت سال از مدت اعتبار قرارداد سابق (قرارداد داری) باقی مانده بود.

اما مسئلهٔ کارگردانی: حقیقت این است که در قضیهٔ تجدید امتیاز نفت جنوب، هیچیک از رجال چهارگانه (فروغی - تقی‌زاده - داور - علاء) که مذاکرات نفت را با هیئت نمایندگی انگلیس انجام می‌دادند کارگردان نبودند. کارگردان حقیقی خود رضاشاه بود و بس. وی با وزرای خود همان‌گونه رفتار می‌کرد که یک فرماندهٔ نظامی با افسران زیر دستش. ترمز از اوامر او (در مسائل سیاسی) به منزلهٔ ترمز نظامی بود که کیفرش

حبس، خلع درجه، حتی اعدام است. خودش ابتکاراً تصمیماتی می گرفت و اجرای آن را به وزراء محول می کرد. در قضیه الغاء امتیاز نفت هم تصمیمی گرفت که بعداً معلوم شد غلط بوده است و کفاره آن را به بهای تمديد امتیاز داری تا سی و دو سال دیگر پرداخت. خبط پهلوی را در الغای یک جانبه قرارداد داری کم و بیش به خبط رئیس جمهور عراق در اشغال کویت می توان تشبیه کرد. نه رضاشاه منتظر آن چنان عکس العملی از جانب انگلیسیها بود که کشتی جنگی آورند و تهدید کردند خوزستان را اشغال خواهند کرد، و نه صدام حسین منتظر چنین عکس العملی از جانب آمریکا که اینهمه قوا و مهمات و اسلحه وارد خلیج فارس کرده و تصمیم گیران بغداد را با گزینشی سرنوشت ساز مواجه ساخته است. منتها رضاشاه در موقع مناسب خبط خود را اصلاح کرد و پند معروف سعدی را بکار بست که می گوید:

تدبیر نیست جز سپر انداختن که خصم سنگی به دست دارد و ما آبگینه ای!
 اما در این نکته جای تردید نیست که در هیئت چهار نفری که عهده دار انجام مذاکرات نفت با هیئت انگلیسی (تحت ریاست سر جان کدمن) بودند نقش و نفوذ فروغی، بی آنکه کارگردان باشد، به مراتب بیشتر از آن دیگران بود و لاقبل سر جان کدمن او را به همین چشم، یعنی به چشم متنفذترین عضو هیئت نمایندگی ایران، می نگریست. یادداشتهای مهم و خصوصی رئیس شرکت نفت که تقریباً بیست و پنج سال قبل منتشر شد همه جا مؤید این نکته است.^۱ من باب مثل، در آنجا که نخستین ملاقات خود را با رضاشاه در پیش از ظهر روز یازدهم آوریل ۱۹۳۳ شرح می دهد چنین می نویسد:

«... ساعت نه و چهل دقیقه از اقامتگاهم بیرون آمدم تا عازم قصر سلطنتی گردم. مستر جکس (رئیس شرکت نفت در ایران) و دکتر یانگ همراه من تا قصر سلطنت آمدند، ولی موقعی که لحظه شرفیابی فرا رسید آنها در تالار بزرگ کاخ (چسبیده به دفتر کار اعلی حضرت) پیش امیر نظام فراگوزلو رئیس تشریفات سلطنتی باقی ماندند و

۱- برای کسب اطلاع بیشتر از مطالب مندرج در یادداشتهای مذکور، رجوع کنید به مقاله

من تنها به حضور شاه پذیرفته شدم. فروغی وزیر خارجه که پیش اعلی حضرت بود سمت مترجمی مذاکرات را به عهده گرفت. (درست دقت کنید: از حضور تقی زاده وزیر مالیه خبری نیست)^۲

این جلسه که بیشتر به منظور آشنائی طرفین با نظرات همدیگر ترتیب داده شده بود نزدیک به یک ساعت و نیم طول کشید و در طول این مدت از اعضای چهارگانه هیئت نمایندگی ایران فقط فروغی حضور داشت ولاغیر.

در گفتگوهای بعدی میان هیئت های نمایندگی طرفین اختلافاتی بروز کرد که نزدیک بود به قطع مذاکرات منجر گردد. در نتیجه، سرجان کدمن مجدداً فروغی را در هفدهم آوریل ملاقات کرد:

«... وزیر خارجه به من گفت که از کثرت پیشنهادهای تسلیم شده از سوی هیئت نمایندگی ایران نباید ملول باشم و آنها را مانع جدی در پیشرفت مذاکرات بشمارم زیرا امید می رود که قرارداد جدید در عرض چند روز آینده تکمیل و برای امضا آماده گردد. به فروغی گفتم من جداً روی نفوذ ایشان حساب می کنم و امیدوارم به همکاران خود فشار بیاورند که پیش نویس تکمیل شده قرارداد را هرچه زودتر برای ما بفرستند...»

مع الوصف اختلافات طرفین حل نشد و سرجان کدمن به این نتیجه رسید که ادامه مذاکرات با این وضع بیفایده است:

«... لذا تلگرافی برای ارسال به لندن تنظیم شد مشعر بر اینکه هیئت نمایندگی انگلیس قصد مراجعت دارند زیرا برایشان ثابت شده که در وضع کنونی احتمال نیل به توافق با مقامات ایرانی بسیار بعید است. اندکی پس از ارسال این تلگراف، پیغامی از دفتر فروغی رسید مشعر بر اینکه اعلی حضرت رضاشاه امر فرموده اند در ساعت ۱۰ روز بیست و چهارم آوریل به حضورشان شرفیاب بشوم. برنامه حرکت فوری نمایندگان شرکت از تهران لغو شد تا نتیجه شرفیابی دوم معلوم گردد...»

۲- نخست وزیر ایران در این تاریخ حاج مخبرالسلطنه هدایت بود که رضاشاه او را در مذاکرات نفت شرکت نداده بود. با اینهمه لایحه قرارداد نفت به امضای او (به عنوان رئیس الوزراء) و سیدحسن تقی زاده (به عنوان وزیر مالیه) برای تصویب به مجلس رفت!!

سرجان کدمن دربارهٔ باریابی دوم خود به بحضور شاه (که باز تقی‌زاده نبوده است) چنین می‌نویسد:

«... موقعی که وارد دفتر اعلیٰ حضرت شدم فروغی که منتظرم بود پیش آمد و پس از تعارفات و احوالپرسی اظهار تأسف کرد که مذاکرات به شکست انجامیده. اما در عین حال عقیده داشت که این شکست معلول رویهٔ سخت معاون شرکت (مسترفریزر) بوده که توجه کافی به پیشنهادهای حکومت ایران مبذول نداشته است. من تازه شروع کرده بودم از معاونم دفاع و گناهی را که فروغی به گردن او می‌انداخت تکذیب کنم که در دفتر کار شاه باز شد و پیشخدمت اطلاع داد که اعلیٰ حضرت برای پذیرائی ما (فروغی و سرجان کدمن) آماده‌اند...».

در سومین جلسه که تحت ریاست عالیہ خود شاه تشکیل شد سه عضو ارشد از طرفین شرکت داشتند: فروغی - تقی‌زاده - داور (از طرف ایران)، سرجان کدمن - مسترویلیام فریزر - دکتر یانگ (از طرف شرکت نفت).

پیش از تشکیل این جلسه، اغلب اختلافات قبلی میان طرفین حل شده و فقط مسئله تمدید امتیاز باقی مانده بود که هیئت نمایندگی ایران زیر بار آن نمی‌رفتند. سرجان کدمن دوباره این موضوع را پیش شاه مطرح کرد و جواب صریح رد شنید. بنابه نوشتهٔ وی:

«... شاه جواب داد این تقاضا پذیرفتنی نیست زیرا مدت امتیاز را عملاً به شصت سال می‌رساند و ملت ایران تاب تحمل یک چنین مدت طولانی را ندارد... اعلیٰ حضرت در اینجا به موضوعی اشاره کرد که من در ته قلب به او حق دادم. شاه می‌گفت اگر این امتیاز را برای مدت سی سال اضافی تمدید کند جواب ملتش را چه بدهد؟ ولی ما هم به نوبهٔ خود فکر می‌کردیم در مقابل اینهمه زمینهای نفت خیز که در قرارداد جدید از دست می‌دهیم، باید خسارتی برای شرکت بگیریم و تمدید مدت را به عنوان «مابه‌ازاء» پیشنهاد می‌کردیم. از این جهت بود که روی این مسئله (تمدید امتیاز) پافشاری کردم. اما فروغی با کمال صراحت اعلام کرد که حاضر به ترجمهٔ مجدد اظهارات من نیست و دلیل آورد که چون اعلیٰ حضرت نظر نهائی خود را به صراحت اعلام کرده و فرموده‌اند حاضر

به تمدید قرارداد نیستند، فشار آوردن به ایشان صحیح نیست چون حرمت مقام سلطنت نقض می‌شود. ولی من دوباره اصرار کردم که گفته‌هایم حتماً برای رضاشاه ترجمه بشود و از دکتر یانگ خواهش کردم این وظیفه را به عهده گیرد...»

* * *

قرارداد جدید نفت، با همان ماده تمدید، سرانجام امضا شد و تفصیل آن را با ذکر علل و دلایلی که منجر به تغییر تصمیم رضاشاه گردید در همان مقاله چهار سال پیش در آینده توضیح داده‌ام.

پس از ختم مذاکرات تهران و امضا شدن قرارداد ۱۹۳۳ که طبعاً وزیر مالیه وقت می‌بایست آن را امضا کند (و کرد) فروغی ضیافتی به افتخار هیئت نمایندگی انگلیس داد که در آن جمعی از رجال ایرانی (علاوه بر آن سه وزیر شرکت کننده در مذاکرات) نیز تعدادی از دیپلماتهای خارجی مقیم تهران شرکت داشتند. در سر میز شام نطقهای دوستانه مبادله شد. سرجان کدمن در نطق خود اشاره به این موضوع کرد که شرکت نفت پس از اینهمه امتیازاتی که به دولت ایران داده خود را مانند مرغی احساس می‌کند که پرهایش راکنده و قدرت پرواز را از او گرفته باشند. سپس نوبت نطق فروغی رسید. بنابه نوشته سرجان کدمن:

«... فروغی که ریاست هیئت نمایندگی ایران را به عهده داشت در پاسخ نطق من نطقی به زبان فرانسه ایراد کرد و به حضار مجلس اطمینان داد که نگرانی شرکت بیمورد است، زیرا ریشه‌های پر مرغ سالم است و عنقریب دوباره خواهد روئید. وی در پایان نطقش شعری از سعدی خواند به این مضمون که دوستان قدیمی که مدتی از هم دور مانده‌اند پس از اینکه دوباره به هم رسیدند قدر وصال را بهتر می‌دانند (اشاره به بیت معروف سعدی در بوستان:

دو دوست قدر شناسند روز صحبت را
که مدتی بگسستند و باز پیوستند.)

همه این مطالب که از یادداشتهای مهم و مستند سرجان کدمن گرفته شده نشان می‌دهد که میان آن چهار رجل سیاسی که هیئت نمایندگی ایران را در مذاکرات نفت تشکیل می‌دادند نفوذ فروغی از همه بیشتر بوده و نقش اول را او ایفا می‌کرده است.

مع الوصف نباید فراموش کرد که همه این چهار نفر «آلت فعل» بودند به این معنی که در مرحله آخر طبق خواسته شاه عمل می کردند.

وساطت مرحوم فروغی از اسدی

آقای فروغی نوشته دکتر عاقلی را (که مرحوم ذکاءالملک به علت وساطت کردن از محمد ولی خان اسدی نایب التولیه آستان قدس رضوی مغضوب و از کار برکنار گردید) رد می کند و می نویسد:

«... تا آنجا که شخصاً اطلاع دارم پدرم از مرحوم اسدی شفاعت نکردند. در آن زمان هنگامی که یک نفر از افراد خانواده مغضوب می شد همه خویشان و بستگانش از کار برکنار می شدند...».

اما یکی از رجال مهم دوره رضاشاه (مرحوم سید محسن صدر وزیر عدلیه) که به اقتضای شغل خود ظاهراً اطلاعاتی از جریان توقیف و اعدام اسدی داشته است در خاطراتش (ص ۳۲۹) صریحاً می نویسد که:

«... فروغی به مناسبت آنکه یکی دو سال قبل از واقعه مشهد دخترش را به علی اکبر اسدی پسر محمد ولی خان اسدی (نایب التولیه آستان قدس رضوی) داده بود، پس از گرفتار شدن اسدی به علت همان ارتباط فامیلی نزد شاه زبان به شفاعت او گشود، ولی شاه نه تنها شفاعت فروغی را قبول نکرد، بلکه با تغییر و تشدد به او امر کرد از مقام ریاست وزراء استعفا بدهد و سپس محمود جم را که وزیر داخله بود به ریاست دولت منصوب کرد...».

این قسمت از نوشته صدرالاشراف با مطالبی که دکتر عاقلی (به نقل قول از مرحوم مهندس فروغی) در کتاب خود آورده کم و بیش تطبیق می کند:

«... پدرم می گفت من حضوراً از اسدی توسط کردم ولی رضاشاه گزارشهای پاکروان استاندار و سرلشکر مطبوعی فرمانده لشکر و پاسیار محمد رفیع نوائی رئیس شهربانی مشهد را جلوی من انداخت و با تغییر و تعرض گفت: بیجهت از قوم و خویش خود دفاع نکن! در مقابل این اسناد غیرقابل انکار باز شفاعت می کنی؟...»

(ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، ص ۳۷)

دکتر عیسی صدیق در خاطرات خود تحت عنوان «یادگار عمر» (جلد ۲، ص ۲۴۹) همین مطلب را تأیید می‌کند و می‌نویسد:

«... ریاست فرهنگستان را از آغاز تأسیس تا آذر ماه ۱۳۱۴ مرحوم فروغی عهده‌دار بود. در تاریخ مذکور، در اثر آشوبی که در مشهد بر سر تغییر کلاه روی داد سرهنگ نوائی رئیس شهربانی آن شهر محمدرولی اسدی نایب‌التولیه آستان قدس رضوی را محرک بلوا گزارش داد و شفاعت فروغی نخست وزیر (که دخترش عروس اسدی است) نتیجه نبخشید. به ناچار از ریاست دولت استعفا نمود و از حضور در فرهنگستان هم خودداری کرد و بنا شد رئیس جدیدی برای فرهنگستان پیشنهاد شود...».

۴- بازگشت مهندس فروغی به ایران

آقای محمود فروغی می‌نویسد:

«... برادرم محسن در سال ۱۳۱۷ شمسی به ایران بازگشت و در آن وقت هنوز جنگ جهانی دوم آغاز نشده بود. (بنابراین نوشته دکتر عاقلی که ایشان همراه میرزا محمدخان قزوینی به ایران بازگشتند صحیح نیست). آن دو نفری که در معیت علامه قزوینی به تهران آمدند برادر دیگرم مسعود و همسرش بودند. ما در خدمت پدرم با دکتر قاسم غنی و محمدعلی قزوینی تا کرج از ایشان استقبال کردیم...».

حال ببینیم خود مهندس فروغی در این باره چه می‌گوید. ایشان در مقاله‌ای که سی سال قبل در شماره تیرماه سال ۱۳۴۱ مجله یغما منتشر شده چنین مرقوم فرموده‌اند: «... در سال ۱۹۳۹ که جنگ شروع شد در خدمت ایشان (یعنی در معیت میرزامحمدخان) به ایران مراجعت کردیم... وقتی به سرحد ایران رسیدیم با اتومبیل به سمت تهران حرکت کردیم. در موقع بازدید بیستون مبهوت شده بودند. در اتومبیل راننده که کاملاً از شخصیت میرزامحمدخان اطلاع داشت حکایت شیرین و فرهاد را به سبک خود و به زبان خودش نقل می‌کرد و مرحوم قزوینی چنان از صحبت این مرد لذت برده و مات شده بود که مرتب در جواب حکایت شوfer می‌فرمود: عجب! عجب!...».

این مقاله چهار صفحه‌ای که تقریباً سی سال قبل به امضای مرحوم مهندس

فروغی در مجلهٔ یغما منتشر شده است جای تردید باقی نمی‌گذارد که ایشان در معیت میرزاحمدخان قزوینی به ایران مراجعت کرده‌اند. در حالی که جناب محمود فروغی با قاطعیت تمام می‌نویسند: «آن دو نفری که در معیت مرحوم قزوینی به ایران آمدند برادر دیگرم مسعود و همسرش بودند...».

۵- مقدمات استعفای رضاشاه

از روز هشتم شهریور ۱۳۲۰ نغمهٔ سفرای روس و انگلیس در «ضرورت استعفای شاه» بلند شد. در همین روز (هشتم شهریور) ملاقاتی میان ذکاءالملک و سفرای دو گانه صورت گرفته بود. بنابه روایت مهندس محسن فروغی:

«... آن شب پدرم از مذاکرات خود با سفرای روس و انگلیس سخن گفت و افزود: می‌خواهند کاسه و کوزه‌ها را سر شاه بشکنند. امروز صبح مطلب را آشکار و بی‌پرده عنوان کردند. شرط ادامهٔ مذاکرات را ترک سلطنت و مسافرت ایشان به خارج می‌دانند. با اینکه دو این زمینه هنوز با شاه صحبتی نکرده‌ام، تصور می‌کنم خودشان نیز نیت سفر را استنباط کرده‌اند...» (ذکاءالملک و وقایع سوم شهریور، ص ۸۵)

از روز پانزدهم شهریور انتقادهای شدید و زندهٔ رادیو دهلی (سخنگوی غیر مستقیم مقامات لندن) علیه رضاشاه شروع شد. در تهران هم بولارد صریحاً به وزیر خارجهٔ ایران (علی سهیلی) اخطار کرد مادام که رضاشاه بر اریکهٔ سلطنت قرار دارد مشکل بتوان قدمی در راه التیام روابط دو کشور برداشت.

در مطالبی که دکتر عاقلی (به نقل قول از مرحوم مهندس فروغی) راجع به حوادث آن پنج روز تاریخی (بیست یکم تا بیست و پنجم شهریور ماه ۲۰) نوشته‌اند اشتباهات زیادی هست که نشان می‌دهد راوی و روایت نگار هیچ کدام در ضبط تاریخها دقت کافی بکار نبرده‌اند. من جمله آمدن وزیر مختار انگلیس به منزل ذکاءالملک (همراه با سی سرباز هندی) به طور قطع اشتباه است و همچنان که آقای محمود فروغی در نامهٔ خود به مجلهٔ آینده اشاره کرده‌اند، ۲۱ شهریور روزی است که رضاشاه برای دیدن مرحوم فروغی به منزل ایشان واقع در خیابان سپه آمدند و بنابراین نوشتهٔ دکتر عاقلی (به نقل قول از مرحوم مهندس فروغی) که ذکاءالملک در این روز (۲۱ شهریور) برای دیدن شاه

به سعدآباد رفت ابداً درست نیست. به عکس این شاه بود که در شهر به دیدن نخست وزیر آمد.

با وصف تناقضاتی که میان نوشته‌های دو برادر (آقایان محسن و محمود فروغی) راجع به جزئیات ورود رضاشاه به منزل نخست وزیر (برای عیادت و مذاکره خصوصی با ایشان) وجود دارد، در عصاره مطلب اختلافی نیست.

ظاهراً در بامداد روز ۲۱ شهریور از دفتر مخصوص شاه در سعدآباد تلفن می‌زنند و به آقای فروغی (ذکاءالملک) اطلاع می‌دهند که اعلی‌حضرت ایشان را احضار فرموده‌اند. مرحوم ذکاءالملک جواب می‌دهند که در بستر بیماری هستند و پزشکان به علت ارتفاع جاده و طول مسافت میان تهران و تجریش اجازه آمدن به سعدآباد را نمی‌دهند و بنابراین اگر اعلی‌حضرت به شهر تشریف آورند به نخست وزیر اطلاع بدهند که در کاخ شهری شرفیاب بشود. بقیه مطلب را از مهندس فروغی بشنویم:

«... آنروز از ساعت ۲ بعد از ظهر در باغچه منزل مشغول جابجا کردن گلها و چیدن علفهای هرز بودم. ساعت چهار بعد از ظهر چکش در ورودی ما محکم به صدا درآمد. در حالی که بیلچه باغبانی در دست داشتم به سمت در رفتم. وقتی در را گشودم خود را در مقابل رضاشاه دیدم. ادای احترام کردم. بدون اینکه پاسخی به احترام من بدهد به سمت ساختمان روانه شد. به دنبالش راه افتادم و او را به اطاق پذیرائی رهنمائی کردم و بلافاصله پدرم را که در رختخواب استراحت کرده بود از ورود ناگهانی شاه مطلع ساختم. پدرم لباس پوشید و از فرط عجله رو دوشی‌های شلوار را نبسته کت خود را پوشیدند. رودوشیها از پشت آویزان بودند. زیر بغل ایشان را گرفتم و به طرف اطاق میهمانی رفتم. موقعی که در را گشودیم و پدرم ادای احترام کرد شاه مشغول تماشای عکسهای اطاق بود. چند عکس از پدرم و رضاشاه و چند عکس از آتاتورک روی بخاری قرار داشت. شاه به محض دیدن پدرم اظهار کرد: مریض هستی؟ این اطبا چیزی می‌فهمند؟

من بلافاصله از اطاق بیرون آمدم و مشغول تهیه چای شدیم. پنج دقیقه بعد، دو استکان چای تازه دم به اطاق بردم. شاه با پدرم به طور نجوی صحبت می‌کرد. به محض اینکه مرا با سینی چای دید سخن خود را قطع کرد و گفت: «آقای فروغی، بگوئید کسی

داخل نشود.» - ناچار سینی چای را برگرداندم و مادام که آن دو در اطاق بودند احدی داخل نشد.

مذاکرات محرمانه پدرم با شاه قریب دو ساعت طول کشید. پدرم علی‌الرسم تا چیزی ازش نمی‌پرسیدند به شرح و بیان مطلب نمی‌پرداخت. ما درباره این ملاقات سؤالی از ایشان نکردیم و ایشان نیز چیزی به ما نگفتند. معلوم نشد که در عرض آن دو ساعت چه مذاکراتی میان آنها ردوبدل می‌شده. فقط این موضوع را بعداً از پدرم شنیدیم که وقتی شاه سیگار خود را روشن می‌کند و متوجه می‌شود که در نتیجه انتشار دود آن پدرم به سرفه افتاده است فوراً سیگار را خاموش می‌کند و مادام که مذاکرات بین‌الاثنین ادامه داشته دیگر لب به سیگار نمی‌زند. پس از پایان مذاکرات شاه از اطاق خارج شد. پدرم او را مشایعت کرد. در جلو ساختمان (داخل باغ) خواهرزاده‌ام که در آن تاریخ دختری خردسال بود بازی می‌کرد. شاه به سمت او رفت و سر او را میان دو دست خود گرفت و در حدود نیم متر از زمین بلندش کرد. سپس پرسید: آقای فروغی نوه شماست؟

پدرم بلافاصله جواب داد: بله قربان، نوه دختری چاکر و نوه پسری مرحوم اسدی است. شاه با شنیدن نام اسدی چهره در هم کشید. چند لحظه سکوت کرد و به فکر فرو رفت. بعد برگشت به سوی پدرم و با لحنی خیلی جدی گفت: خودتان ترتیب آزادی زندانیان سیاسی را بدهید.

پدرم و من شاه را تا جلوی اتومبیل مشایعت کردیم و هنگام سوار شدن به اتومبیل با من هم دست داد...» (ذکاءالملک و وقایع شهریور ۲۰، ص ۹۹ - ۹۸)

قسمتی از این مذاکرات محرمانه بین شاه و نخست وزیر را بعدها پهلوی دوم برای مسعود فروغی (یکی دیگر از پسران چهارگانه مرحوم ذکاءالملک) نقل کرده بوده است. در سفری که محمدرضا شاه به مراکش می‌کند در یکی از شبهای اقامتش در رباط که مقدار زیادی ویسکی نوشیده و فوق‌العاده سرحال بوده است سفیر ایران در مراکش (مسعود فروغی) را به اطاقش احضار می‌کند و با او به مکالمه و تذکر خاطرات گذشته می‌پردازد. شاه می‌گوید:

«... هر آنچه من دارم از پدر شماست. پدرم (رضاشاه) به غایت خسیس بود. موقعی که در سویس بودم پیشکارم (مؤدب الدوله نفیسی) به دستور پدرم نهایت سختگیری را درباره من بکار می‌برد. پولی را که در اختیارم قرار می‌دادند به قدری ناچیز بود که قادر به خرید اتومبیل نبودم. سرانجام متوسل به پدر شما شدم که در آن تاریخ نخست وزیر بود. با تدبیر ایشان پدرم راضی شد سه هزار لیره در اختیارم بگذارد که تقریباً بهای یک اتومبیل درجه ۲ بود.

در وقایع شهریور ۲۰ هم پدرم تمایل زیادی به سلطنت من نداشت. آن روز که پدرم در منزل شما حضور پیدا کرد بیشتر مذاکرات آنها بر حول مسئله استعقای پدرم می‌چرخیده. مرحوم فروغی خواسته‌های روس و انگلیس را عنوان نموده و گفته بود که حضرات حتی در صدد تغییر رژیم (از سلطنتی به جمهوری) هستند. سپس به شاه امیدواری داده بود که شاید بتواند مرا به تخت سلطنت بنشانند. پدرم از این پیشنهاد نه تنها خوشحال نشده بود بلکه با تغییر گفته بود: مگر این بچه می‌تواند مملکت را اداره کند!...» (ذکاءالملک، ص ۱۰۰)

اشکال پذیرفتن این روایت (از نظر گاه تحقیق) در این است که چون مذاکرات رضاشاه و ذکاءالملک (به گفته خود مهندس فروغی) کاملاً محرمانه بوده و شخص ثالثی حضور نداشته است پس این اطلاعات را چه کسی در اختیار پهلوی دوم گذاشته؟ فقط ذکاءالملک (آنها پس از خروج رضاشاه از ایران) می‌توانسته است این اطلاعات را به محمدرضاشاه بدهد که ظاهراً داده.

۶- اسناد و مدارک انگلیسی‌ها

یک نگاه اجمالی به تلگرافهای متعدد نایب‌السلطنه هند از دهلی به وزیر امور هندوستان در لندن، آشکارا نشان می‌دهد که دستگاه سیاسی هند از همان تاریخ که ایران اشغال شد کابینه چرچیل را تحت فشار قرار داده بود که تکلیف رضاشاه را هرچه زودتر

تعیین کنند و او را از تحت سلطنت بردارند.^۳ اما اولیای سفارت انگلیس در تهران بیشتر در فکر آن خلأ خطرناکی بودند که استعفای این مرد مقتدر ایجاد می‌کرد و از عواقب پیدایش چنین خلأی هم کم و بیش آگاه بودند. در سایه قدرت رضاشاه امنیتی در کشور ایجاد شده بود که از دست دادنش بینهایت برای انگلیسیها گران تمام می‌شد. با بودن رضاشاه احتمال کوچکترین خرابکاری، طغیانهای ایلاتی، یا عملیات چریکی (علیه چاههای نفت آبادان و علیه حکومت مرکزی) وجود نداشت. درست است که انگلیسیها از رضاشاه به علت گرایشهایی که در آخرین سالهای سلطنتش نسبت به آلمان نازی پیدا کرده بود ظنین بودند. اما در عین حال فکر می‌کردند که دفع این خطر، با اشغال نظامی ایران، کاملاً مقدور است و وقتی هم که کشور اشغال شد مراقبت اعمال بعدی شاه و قطع ارتباطات سیاسی اش با آلمان هیتلری کاری است نسبتاً آسان.

آنها ماندن رضاشاه را در رأس امور کشور (حتی بعد از اشغال نظامی ایران) بیشتر به خاطر قدرت فوق‌العاده اش لازم می‌شمردند و عقیده داشتند که با استفاده از امکانات و امنیتی که وی در عرض بیست سال گذشته در ایران به وجود آورده، می‌تواند به هدف اصلی خود - رساندن کمکهای لازم از طریق ایران به شوروی و حفظ امنیت چاههای نفت - نایل گردند. سر ریدر بولارد در خاطرات خود همین سیاست مورد نظر انگلیس را (که می‌شود پس از اشغال ایران رضاشاه را در مسند سلطنت نگاه داشت و از قدرت و پرستیژ فوق‌العاده اش برای حفظ امنیت کشور استفاده کرد) آشکارا بیان می‌کند و می‌نویسد:

«... ورود نیروهای خارجی به ایران گرچه از دیدگاه غرور ملی ایرانیان حادثه‌ای

۳- بنگرید به تلگرافات متعدد نایب‌السلطنه هند از دهلی به وزیر امور هندوستان در لندن. با

مشخصات:

E 5203 / 3444

E 5393 / 3326

E 5761 / 3326

وخیم، خجالت‌بار، و ناراحت‌کننده بود به هر حال این امیدواری را ایجاد کرده بود که حالا که کشورشان به اشغال نظامی بیگانگان در آمده است، لاقلاً از دست رضاشاه خلاص خواهند شد. استدلال آنها این بود که مصیبتی که کشور به آن دچار شده نتیجه اجتناب‌ناپذیر سیاست غلط خود شاه بوده که با گوش ندادن به اندرزهای متفکین (انگلستان و شوروی) باعث هجوم قوای آنها به خاک ایران گردیده است. و لذا (طبق استدلال آنها) متفکین نخواهند توانست با چنین زمامداری کار کنند و او را از کار برکنار خواهد ساخت.

اما متفکین عقیده‌ای دیگر داشتند به این معنی که می‌گفتند تا موقعی که اهداف و مقاصد نظامی آنها به سرعت و به دلخواه پیش می‌رود (و فراموش نکنیم که در رأس این اهداف عبور سریع مهمات و کمک‌های نظامی از خاک ایران به مقصد شوروی بود) مسائل مربوط به ایران و اینکه چه کسی باید بر ایران حکومت کند، جزء کارهای داخلی است که تصمیم‌گیری درباره آن باید به خود ایرانیان واگذار شود. به این ترتیب ایرانیان ناگهان متوجه شدند این احتمال هست که حکومت رضاشاه کماکان دست نخورده بماند و آنها محکوم به زندگی کردن در زیر مهمیز قدرت زمامداری گردند که نه خود به تنهایی قدرت بیرون‌کردنش را داشتند و نه (اگر او در رأس قدرت باقی می‌ماند) می‌توانستند بر اعمال و افعالش نظارت کنند.

شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سیاستی که ما در نخستین روزهای اشغال ایران می‌خواستیم در این کشور بکار بندیم، به این معنی که برداشتن یا نگاه داشتن رضاشاه را به خود ایرانیان واگذار کنیم، بدبختانه سوءظن مردم این کشور را که فکر می‌کردند (و هنوز هم فکر می‌کنند) انقراض سلسله قاجار و تأسیس سلسله پهلوی کار ما بوده است، عملاً تأیید می‌کرد. آنها همیشه می‌گفتند رضاشاه را ما (انگلیسیها) روی کار آورده‌ایم، اما از قبول نتیجه تالی حرف خود که اگر ملتی زمامدارش را نخواست حتماً باید همت کند و او را از مسند قدرت بردارد، شانه خالی می‌کردند...

به این ترتیب، و علی‌رغم تفکر خاص ایرانیان نسبت به ما، دو موضوع حساس و غیرقابل تلفیق دفعاتاً در مقابل مقامات مسئول بریتانیا در ایران سربلند کرده بود: ما طالب

همکاری ایرانیان در دوران اشغال نظامی کشورشان بودیم و آنها روی برداشتهای خاصی که از تاریخ کشورشان داشتند، دچار این سوءظن بی‌اساس شده بودند که ما هنوز در این خیالیم فرمانروای نامحبوبشان را در مسند قدرت نگاهداریم.

لذا برای اینکه بطلان این اتمام بی‌اساس با برهان و دلیل عینی نشان داده شود رادپوهای دهلی و لندن (با اخذ الهام از مقامات بالاتر) شروع به پخش یک سلسله سخنرانیها راجع به فواید حکومت مشروطه و اینکه مشروطیت ایران در دوره حکومت رضاشاه عملاً متروک شده است، کردند که فوق‌العاده اسباب رضایت ایرانیان شد، ولی به طبع شاه را آشفته و خشمگین ساخت. او از مجموع آن سخنرانیها نتیجه گرفت که متفقین با ادامه سلطنتش مخالفند و لذا شروع کرد اول به طور نیمه جدی، و سپس به نحوی کاملاً جدی، با نخست وزیر جدیدش (محمدعلی فروغی) درباره امکان استعفا از سلطنت ایران مشورت و تبادل نظر بکند. فروغی این نظر شاه را قویاً تصویب کرد زیرا به حسب تربیت، و بر مبنای اصولی که به آنها پابند بود، عقیده داشت که حکومت مشروطه بهترین و مؤثرترین نوع حکومت است. در عین حال جداً معتقد بود که اجرای اصلاحات مورد نظر (در شئون سیاسی و پارلمانی) مادام که رضاشاه بر تخت سلطنت نشسته امکان‌پذیر نیست...»^۴

قسمت اخیر نوشته بولارد از نظر تاریخی بسیار مهم است زیرا نه تنها در خاطرات او، بلکه در اغلب منابع معتبر انگلیسی، صریحاً به این مطلب اشاره شده است که چون فروغی مایل بود حکومت قانون و اصول مشروطیت را دوباره به ایران بازگرداند و نیل به این مقصود با ماندن رضاشاه در اریکه سلطنت سازگار نبود، لذا سرریدر بولارد را تحت فشار قرار داد که: یا باید رضاشاه استعفا بدهد یا اینکه خود او از مقام نخست وزیری کناره گیرد.

در گزارش سالیانه بولارد به وزارت خارجه انگلیس می‌خوانیم:

«... با اینکه نخست وزیر ایران (فروغی) معتقد بود که پیدا کردن جانشینی برای

انجام نقشه‌های مورد نظر در ایران (منجمله اعاده حکومت قانون) با ماندن معظم‌له در سریر قدرت امکان‌پذیر نیست...»^۵.

پس می‌توان گفت که سیاست انگلستان در نخستین روزهای ورود متفقین به ایران برداشتن رضاشاه نبوده، و علل و عوامل دیگری (منجمله اصرار مرحوم فروغی از پشت پرده که شاه باید برود) به تغییر نقشه انگلیسیها کمک کرده است.

در تائید این مطلب و اثبات نقشی که مرحوم ذکاءالملک از پشت پرده بازی کرده مدارک دیگری هم هست که مضمونشان حتی از گزارشهای دیپلماتیک بولارد هم صریحتر و فامش کننده‌تر است.

آلیورهاروی Oliver Harvey منشی مخصوص آنتونی ایدن (وزیر خارجه بریتانیا) در یادداشتهای سیاسی خود ذیل وقایع روز هشتم سپتامبر ۱۹۴۱ (= ۱۷ شهریور / ۱۳۲۰) چنین می‌نویسد:

«... امروز جلسه‌ای در وزارت امور خارجه تشکیل گردید که در طی آن اکثریت حضار نظر دادند که رضاشاه به علت سیاستهای چپاولگرانه‌اش و بسال گردن انگلیسیها شده است و باید برود. برای جانشینی او یکی از شاهزادگان قاجار که مقیم انگلستان است در نظر گرفته شده...»^۶.

روز بعد، هاروی در دفتر یادداشت روزانه‌اش این خبر مهم را ثبت کرد که: «... رضاشاه دیر یا زود باید استعفا بدهد. خود ایرانیها هم اکنون به ما پیشنهاد می‌کنند که

۵- گزارش سالیانه بولارد به وزیر خارجه انگلیس (مستر آنتونی ایدن) مورخ ۲۶ / مه /

۱۹۴۲

با مشخصات: 34 / 3655 / E 3655 در دارالاسناد دولتی بریتانیا.

۶- منظور از این شاهزاده مقیم بریتانیا حمید میرزا قاجار پسر محمدحسن میرزا است که از بچگی در فرانسه و انگلستان بزرگ شده بود و یک کلمه فارسی نمی‌دانست! مقامات وزارت خارجه انگلیس، پس از مصاحبه‌ای که هارولد نیکلسن با محمدحسن میرزا انجام داد، سرانجام به این نتیجه رسیدند که فرزند ارشد شاه مستعفی (محمد رضا پهلوی) باز از دیگران بهتر است.

شاه را از ایران بیرون کنیم...»^۷.

در رأس این عده از ایرانیانی که از پشت پرده به انگلیسیها فشار می‌آوردند تا هرچه زودتر به عمر سلطنت رضاشاه خاتمه داده شود خود مرحوم فروغی قرار داشت. رضاشاه، با همان قدرت و نفوذ وی، عملاً غیرممکن است، نیز این عقیده را داشت که وی که به رموز فن دیپلماسی و شیوهٔ اعمال نفوذ از پشت پرده کاملاً وارد بود، و در همان حال به مصالح دراز مدت هموطنانش می‌اندیشید، هرگز موضع علنی علیه رضاشاه اتخاذ نکرد، بلکه مقاصد خود را از طریق سفرای روس و انگلیس، و به نام آنها، انجام داد. ذکاءالملک صادقانه و بیغرضانه به این نتیجه رسیده بود که اگر بناست نظام مشروطهٔ سلطنتی (پس از بیست سال تعطیل) دوباره در ایران زنده شود انجام این منظور باقیای رضاشاه در مسند سلطنت سازگار نیست.

* * *

در سال ۱۹۴۶ میلادی (شش سال پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰) سئوالی راجع به همین موضوع که چه کسی حقیقتاً مسئول برداشته شدن رضاشاه از مسند سلطنت بوده است در پارلمان انگلیس از مستر آنتونی ایدن معاون چرچیل در حزب مخالف (و وزیر خارجهٔ انگلیس در زمان جنگ) بعمل آمد. ایدن برای اینکه بتواند پاسخی مستند به این سئوال بدهد از یکی از مشاوران سیاسی خود (دیپلماتی بنام هینکر Henniker) که در این تاریخ در پاریس زندگی می‌کرد خواست که با استفاده از اسناد و مدارک رسمی زمان جنگ، یادداشتی تنظیم و در اختیار وی بگذارد که بر اساس آن بتواند به استیضاح نمایندگان که مدعی بودند دولت محافظه کار چرچیل رضا شاه را مجبور به استعفا کرده است پاسخ بدهد. در قسمتی از این یادداشت هینکر صریحاً می‌نویسد:

«... انداختن گناه کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت به گردن ما ابداً منصفانه نیست، زیرا این فروغی آخرین نخست وزیر رضاشاه بود که محرمانه از ما خواست وسایل

۷- دنیس رایت: ایرانیان میان انگلیسیها (ترجمهٔ کریم امامی)، صص ۹۹ - ۳۹۸ (مؤلف

این عبارت را عیناً از خاطرات منتشر نشده هاروی نقل کرده است)

برکناری او را فراهم سازیم!...»^۸.

به نظر این بنده مرحوم ذکاءالملک در سیاستی که اتخاذ کرد (فراهم کردن وسایل استعفای رضاشاه منتها به نحوی که این عمل ناشی از فشار روس و انگلیس قلمداد شود) کاملاً حق داشت. فراموش نکنیم که او، با آن وضع مزاجی نامساعد، زمام حکومت را فقط به این منظور در دست گرفته بود که حکومت قانون را، پس از یک دوره فترت بیست ساله، دوباره به ایران بازگرداند و انجام این هدف با ماندن رضاشاه در مسند سلطنت سازگار نبود. پهلوی یک عمر باشعار «حکم می‌کنم» کار کرده بود و وادار کردنش به قبول حکومت مشروطه (با تمام قیود و شرایط آن) عملاً غیرممکن بود. برای تأیید این نظر، کافی است آخرین مصاحبه رضاشاه را با محتشم‌السلطنه اسفندیاری در کاخ سعدآباد به دقت بخوانیم. ظاهراً عده‌ای از وکلا پس از سالها خموشی و ایفای نقش صم و بکم، اکنون که آزادی نطق و بیان پیدا کرده بودند جلسه‌ای در عمارت لقانطه تهران تشکیل داده و می‌خواست‌اند دولت را درباره سرنوشت جواهرات سلطنتی که شایع شده بود رضاشاه می‌خواهد آنها را از کشور خارج سازد (شایعه‌ای که بعداً ثابت شد مغرضانه و بی‌اساس بوده است) استیضاح کنند. گلشایان (کفیل وزارت دارائی وقت) در یادداشتهای نفیس خود می‌نویسد:

«... به کاخ سعدآباد برای شرکت در جلسه هیئت دولت رفتم. شاه به محض اینکه وارد شد اولین سؤالش این بود: جوابی که قرار بود درباره جواهرات نوشته شود تهیه شده است یا نه؟

عرض کردم: آماده است و آقای فروغی هم آن را دیده و پسندیده است. آنگاه متن جواب را خواندم. فرمودند: خوب است، زود ببرید مجلس. بعد پرسیدند این جلسه محرمانه که دو روز است و کلاً تشکیل می‌دهند به چه منظور است؟ به من گزارش رسیده که این عده از وکلا دیروز در عمارت لقانطه در میدان بهارستان، و

۸ - اسناد و نامه‌های خصوصی آنتونی ایدن که در دارالاسناد دولتی بریتانیا نگهداری می‌شود.

امروز در مجلس شورای ملی، جمع شده و می‌گویند ما مشروطه می‌خواهیم. مگر حکومت ایران حالا مشروطه نیست؟ مقصود آقایان چیست؟

چون هیچیک از وزراء به علت عدم اطلاع از موضوع قادر به دادن جواب نبود صدا از احدی بلند نشد. شاه زنگ زد و پیشخدمت آمد. دستور داد فوری رئیس مجلس (حاج محتشم السلطنه اسفندیاری) را بخواهند. اندکی بعد مرحوم حاج محتشم السلطنه شرفیاب شد. شاه تعارفی کرد که بنشینند و سپس سؤال کرد: در مجلس چه خبر است؟ مرحوم اسفندیاری عرض کرد: همچنان که اعلی‌حضرت همایونی اطلاع دارند مجلس وظایفی دارد که باید، اجرای قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه نظارت کند. جلسهای که اعلی‌حضرت راجع به آن سؤال فرمودند برای همین منظور تشکیل شده بود و اگر اجازه بفرمائید عده‌ای از همان و کلا شرفیاب بشوند و توضیحات حضوری خدمت ملوکانه بدهند. شاید بهتر باشد شرحی از طرف اعلی‌حضرت همایونی به مجلس نوشته شود که ذات مبارک ملوکانه از این ببعده، رعایت قانون اساسی را بیشتر در مد نظر خواهند داشت.» گلشائیان به خاطرات خود ادامه می‌دهد:

«... بیانات اسفندیاری قدری تند بود و شاه که تا آن موقع با لحنی چنین گستاخ روبرو نشده بود یک باره از جا در رفت و گفت: «مگر حالا حکومت مشروطه وجود ندارد؟ این آقایان ابدأ نمی‌فهمند که چه می‌خواهند. اصلاً به چه حقی بی‌اجازه من تشکیل جلسه داده‌اند؟ چه کسی به آنها اجازه این کار را داده؟»

بیانات شاه که با عصبانیت توأم بود بیچاره محتشم السلطنه را دست و پاچه کرد و لحن سخنش که در بدو امر گستاخانه بود آن‌ا عوض شد. فی‌الفور عرض کرد:

«بندگان اعلی‌حضرت همایونی هرطور که امر بفرمائید اقدام خواهد شد. آقایان و کلاء هم منظور و غرض خاصی نداشتند. چون خود اعلی‌حضرت به جناب آقای فروغی نخست وزیر فرموده بودید که از این ببعده کارها بیشتر روی اصول مشروطیت اداره خواهد شد، این بود که و کلا جمع شده بودند تا برای اجرای نیات مقدس ملوکانه تدابیر لازم را اتخاذ کنند.»

شاه گفت: «این آقایان چه می‌خواهند بگویند؟ بعید نیست عمل آنها ناشی از تحریکات خارجی باشد. این طور نیست؟»

مرحوم اسفندیاری که خود را آماج اتهام می‌دید بیشتر دستپاچه شد و گفت: غلام اطلاعی ندارم. غلام او امر مبارک را به آقایان ابلاغ خواهم کرد...».

* * *

احیاء اصول مشروطیت در ایران با ماندن چنین شخصی در مسند سلطنت به هیچ وجه سازگار نبود. بنابراین باید پذیرفت که فروغی با قبولاندن نظرش به سفیر کبیر انگلیس «که بنیهٔ جوانتری برای ادارهٔ امور مملکت لازم است» به وظیفهٔ ملی و تاریخی خود عمل کرده است. او زمینهٔ استعفای شاه را از بهترین راهی که ممکن بود فراهم ساخت زیرا در اوضاع و احوال آن دوره، این تنها راه حل بود که با مقام و حیثیت پهلوی هم جور می‌آمد. پیدایش اصطکاک دائم میان او و مقامات اشغالگر خارجی امری اجتناب‌ناپذیر بود و عواقب این گونه اصطکاکها در آن روزگار تیره و طوفانی (که خصم سنگی به دست داشت و ما آبیگینهای) بر محققان سیاست بین‌المللی پوشیده نیست. راه حلی که مرحوم فروغی پیش گرفت و آن را با موفقیت به معرض اجرا گذاشت، اگر درست دقت کنیم، به نفع خود رضاشاه هم تمام شد، زیرا همچنان که پهلوی دوم در خاطراتش می‌نویسد:

«... پدرم به من گفت: بعد از بیست سال حکومت مطلق در ایران که هرگز امری بالای سر نداشته‌ام و مردم این کشور مرا شهرداری مستقل، صاحب اراده، نیرومند، و حافظ منافع کشور شناخته‌اند، مناعتم دیگر اجازه نمی‌دهد در کشوری سلطنت کنم که شاه مملکت مجبور باشد همه روزه از یک سرهنگ انگلیسی یا یک سرگرد روسی دستور بگیرد. اما وضع تو با آن من فرق دارد و بهتر می‌توانی با اینها کنار بیایی...»^۱.

۷- وقایع ۲۴ و ۲۵ شهریور ۱۳۲۰

روز ۲۴ شهریور ۱۳۲۰ سفیر انگلیس (سرریسدربولارد) به عیادت فروغی آمد و از لحن صحبت‌هایی که در این جلسه عیادت مطرح شد ذکاءالملک به قول خودش فهمید که «کار پهلوی تمام است» و باید هرچه زودتر ایران را ترک کند. نیروهای

شوروی از قزوین به سوی تهران حرکت کرده بودند و احتمال می‌رفت که در عرض ۴۸ ساعت آینده وارد پایتخت گردند.

عده‌ای از وزرای محرم راز (سهیلی، عامری، آهی، گلشائیان) که بعد از ظهر همان روز (۲۴ شهریور) فروغی را در منزلش ملاقات کرده و از مذاکرات پیش از ظهر وی با سریدر بولارد مطلع شده بودند ظاهراً به نخست وزیر پیشنهاد می‌کنند که بهتر است این خبر ناگوار (ضرورت استعفای مقام سلطنت) کتباً به اطلاع شاه برسد، ولی مرحوم ذکاءالملک اعلام کتبی خبر را نمی‌پسندد و اظهار می‌دارد که بهتر است هیئت وزیران به طور دسته جمعی شرفیاب شوند و این مطلب را حضوراً به عرضشان برسانند. لذا تصمیم بر این می‌شود که فردا (۲۵ شهریور) صبح زود وزراء در منزل ذکاءالملک گرد آیند و از آنجا متفقاً به کاخ سلطنتی بروند. اما به نوشته آقای محمود فروغی (که از منابع موثق دیگر هم تأیید شده):

«... فردا صبح از وزیران خبری نشد. پدرم گفتند وزراء که نیامدند من تنها می‌روم به دربار، لباس پوشیدند و من مثل معمول بندهای کفششان را بستم. به یاد ندارم چه گفتند که ما فرزندان فهمیدیم صحبت استعفای اعلیٰ حضرت در میان است. همگی بسیار نگران شدید و نمی‌دانستیم چه خواهد گذشت. چندی بعد اتومبیل وزیران یکی بعد از دیگری می‌رسید. پیاده می‌شدند و می‌آمدند بالا و می‌گفتند سربازان روس و انگلیس دارند وارد تهران می‌شوند. غیر از سهیلی که نیامده بوده همه در سرسرا قدم می‌زدند و ناراحت بودند. در این ضمن حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس شورای ملی نیز رسید و به سالن رفت. وزیران هم به او ملحق شدند. پس از چندی پدرم برگشتند. ما فرزندان با دکتر محمدحسین اسدی و مهندس علی نقی اسدی (فرزندان مرحوم اسدی) که از اروپا مراجعت کرده بودند دور ایشان را گرفتیم. از پله‌ها که بالا آمدند گفتند اعلیٰ حضرت استعفا کردند. استعفانامه را که به خط پدرم بود دادند به دست دکتر اسدی. ما هم آن را خواندیم. بعد برادرم محسن نامه را گرفت و رفت و از آن عکس برداشت...»

(قسمتی از مشروح آقای محمود فروغی در مجله آینده)

حقیقت این است که مرحوم ذکاءالملک از سه چهار روز قبل ذهن شاه را برای

قبول این واقعه (استعفا از مقام سلطنت) آماده کرده بود، منتها آن را به صورت یک «احتمال قوی» که هنوز جنبه قطعیت پیدا نکرده به گوش دیکتاتور خوانده بود. اما پس از مصاحبه روز ۲۴ شهریور با بولارد دیگر شکی برایش باقی نماند که انگلیسیها تصمیم قطعی خود را گرفته‌اند و رفتن رضاشاه حتمی است. قوای نظامی شوروی داشتند به حومه تهران نزدیک می‌شدند و رضاشاه می‌ترسید که اگر بدست روسها بیفتد به سیبری یا یکی از نقاط بد آب و هوای روسیه تبعید گردد. سر ریدر بولارد در کتاب «انگلستان و خاور میانه» پس از اشاره به منفوریت رضاشاه در ایران (ناشی از فشار پلیس و مظالم دیکتاتوری بیست ساله) می‌نویسد:

«مع الوصف این عقیده رایج در ایران که استعفای رضاشاه در نتیجه التیماتوم مستقیم ما صورت گرفت درست نیست. شاه احتمالاً از منفوریتی که میان ملت داشت بیخبر نبود و از لحن سخنرانیهای بی. بی. سی (راديو لندن) در عرض آن ده روز آخر سلطنتش به طور قطع پی برده بود که اگر تهران اشغال بشود (و روسها دستگیرش کنند) نباید انتظار کمکی از ما داشته باشد. اما عاملی که باعث شد بیدرنگ استعفا بدهد خبر حرکت نیروهای نظامی شوروی از قزوین به سوی تهران بود. این عمل روسها با تصویب و موافقت ما انجام گرفت و شاه به محض اینکه آگاه شد قوای شوروی به تهران نزدیک می‌شوند ورقه استعفای خود را امضا کرد و تهران را به مقصد اصفهان ترک گفت...»^{۱۰}

* * *

در ساعت ۶ بامداد روز بیست و پنجم شهریور ذکاءالملک را از خواب بیدار کردند و گفتند فوری با سعدآباد صحبت کند. جریان این واقعه تاریخی را بهتر است از زبان مهندس فروغی گوش کنیم:

«... بامداد روز ۲۵ شهریور تلفن منزل ما به صدا درآمد. خواهرم گوشی را برداشت. اولین جمله‌ای که تلفن کننده بر زبان جاری کرد لحن سؤال داشت: منزل آقای فروغی است؟ من رضا پهلوی هستم. بگوئید فوراً با من صحبت کند.

خواهرم متوجه نشد که رضا پهلوی کیست، زیرا هرگز تصور نمی کرد پادشاه مقتدر ایران که همیشه نامش با الفاظ پر از طمطراق برده می شد در معرفی خویش به نام ساده اکتفا کند. لذا با سردی گوشی را به زمین گذاشت و به پدرم گفت شخصی بنام رضا پهلوی می خواهد با شما صحبت کند.

پدرم آنآ متوجه قضیه شد و به محض برداشتن گوشی ادای احترام کامل کرد. رضاشاه گفت: اطلاع دارید که قشون روس به طرف تهران می آیند؟ لازم است همدیگر را ببینیم. من به سمت کاخ مرمر حرکت می کنم و شما هم فوراً آنجا بیایید.

پدرم بیدرنگ لباس پوشید. سپس قطعه کاغذی از روی میز خود برداشت و شروع به نوشتن کرد. یکی دو جا روی نوشته خود قلم کشید و لغت دیگری گذاشت. آنگاه نوشته را در جیب خود قرار داد و به سمت کاخ مرمر حرکت کرد.

بنابه تعریفی که بعداً برای ما کرد وقتی به کاخ می رسد می بیند که رضاشاه در وسط باغ مشغول قدم زدن است. شاه به محض دیدن نخست وزیر او را به اطاق کار خود در طبقه دوم کاخ می برد و می گوید استعفای مرا بنویس، همین آآن عازم اصفهان هستم. پدرم کاغذی را که چند دقیقه قبل در منزل تحریر کرده و در جیب خود قرار داده بود بیرون می آورد و شروع به خواندن آن می کند. رضاشاه با تعجب می گوید: پس معلوم می شود استعفای مرا قبلاً تنظیم کرده اند! (شاه خیال می کرده که این استعفا در سفارت انگلیس نوشته شده است و فروغی فقط مأموریت دارد آن را به امضای وی برساند)

وقتی متن استعفانامه خوانده می شود شاه می پرسد: همین کافی است؟ چیزی اضافه نمی کنی؟ پدرم اظهار می دارد ضرورتی نیست چیزی اضافه شود.

متن استعفانامه

نظر به اینکه من همه قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده ام، حس می کنم اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوانتری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد، بنابراین امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض و از کار کناره گیری کردم و از امروز که روز بیست و پنجم شهریور ماه ۱۳۲۰ است عموم

ملت از کشوری و لشکری جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه از پیروی مصالح کشور نسبت به من می کردند نسبت به ایشان منظور دارند.

کاخ مرمر - ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ رضاشاه پهلوی

آنگاه شاه دست دراز می کند تا استعفانامه را بگیرد و امضا کند. پدرم می گوید: قربان، اجازه بفرمائید آن را روی کاغذ مخصوص پاکنویس کنم. شاه می گوید زود باش عجله کن.

پدرم با دست لرزان استعفانامه را پاکنویس نموده و جلو شاه قرار می دهد و وی بدون خواندن آن را امضا می کند و به نخست وزیر برمی گرداند. در همین موقع ولیعهد به جمع آنها می پیوندد و با رنگ و روی پریده و قیافه آشفته حرکات پدر را از مد نظر می گذراند. شاه خطاب به پدرم می گوید:

من دیروز مذاکرات لازم را با اعلی حضرت انجام داده ام و حالا او را به شما و هر دوی شما را به خدا می سپارم. آنگاه فرزند خود را در آغوش می گیرد و سعی می کند قطرات اشکی را که از دید گانش جاری شده بود از چشم پدرم مخفی نگاهدارد.

پدرم تعریف می کرد: لحظاتی بود بسیار سنگین و غیر قابل تحمل. وداع پدر و پسر که هیچ کدام از سرنوشت خود خبر نداشتند سنگ را منفجر می کرد. رضاشاه پس از خاتمه مراسم وداع نگاهی عمیق به کاخ خود می اندازد و سپس یکسره به سمت اتومبیل می رود و سوار می شود و دستور حرکت می دهد قبل از حرکت می گوید: آقای فروغی، مواظب باشید انگلیسیها در قم جلوی ما را نگیرند. آنگاه پدرم همراه شاه جوان به اطاق کار رضاشاه می رود و با تلفن سهیلی (وزیر خارجه) را از جریان امر آگاه می سازد. سهیلی می گوید: اتفاقاً همین الان پیغامی از وزیر مختار انگلیس داشتم که اگر رضاشاه امروز استعفا نهد و تهران را ترک نکند، قوای مشترک انگلستان و شوروی فردا وارد پایتخت خواهند شد...»^{۱۱}

در ذکر وقایع آن سه روز آخر اقامت شاه در تهران، باز اختلافی فاحش میان اظهارات نخست وزیر (به روایت پسرش) و گزارش رسمی بولارد به لندن وجود دارد. طبق

اظهار مهندس فروغی ذکاءالملک به رضاشاه گفته بوده است:

«چاکر ابتدا نظرم این بود که اعلی حضرت در اصفهان اقامت گزینند، ولی حالا می بینم که از گوشه و کنار زمزمه‌هایی بلند شده، امنیت خیلی نقاط از بین رفته، ممکن است در داخل کشور شنیدن این قبیل اخبار اعلی حضرت را ناراحت کند. لذا بهتر است یکی از کشورهای آرام و خوش آب و هوای خارجی را برای سکونت گاه آتی خود برگزینید. کشور شیلی به نظرم برای اقامتگاه آتی اعلی حضرت مناسب باشد...».

اما طبق گزارش بولارد به لندن، با اینکه انگلیسیها حاضر بودند رضاشاه زیر نظر آنها در اصفهان اقامت گزینند، باز این فروغی بود که با ماندن شاه در ایران مخالفت کرد و از وزیر مختار انگلیس خواست که رضاشاه را وادار به ترک ایران نماید. بنابه گزارش بولارد، دلیلی که فروغی در توجیه تقاضای خود پیش کشید این بود که اگر رضاشاه در ایران بماند امکان ندارد از دخالت در امور کشور خودداری نماید.^{۱۲}

ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰

آقای دکتر باقر عاقلی مؤلف کتاب «ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰» مشروحهای در پاسخ نوشته آقای محمود فروغی مندرج در شماره ۱- ۴ سال ۱۶ فرستاده‌اند که به رعایت حفظ حقوق آزادی قلم خلاصه آن چاپ می‌شود. مخصوصاً به مناسبت آنکه قبل از خود ایشان آقای دکتر جواد شیخ‌الاسلامی مقاله‌ای نوشته‌اند که در همین شماره درج شده و بعضی مطالب را در نقد نوشته آقای فروغی متذکر شده‌اند، لذا مجله از درج قسمتهایی که مکرر می‌بود خودداری کرد.

آینده

از مساعی و زحمات منقد محترم فوق‌العاده متشکرم. ناگزیرم برای روشن شدن تاریخ معاصر و ذهن خوانندگان ارجمند توضیحات مختصر زیر را بنویسم. از برداشت صفحه اول نقد چنین استنباط می‌شود که نگارنده به جهاتی نتوانسته است اظهارات مرحوم محسن فروغی را یادداشت و فرضاً هم اگر ایشان چیزی گفته‌اند